گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم محمد آژند و روایت دیدار با شهید قاسم سلیمانی

هدیه انگشتری سردار را با افتخار به همه نشان می‌دهم

■ صغری خیل فرهنگ

شهید مدافع حرم محمد آژند، متولد ۲۷ تیرماه ۱۳۵۹ مشهد بود. در آستانه سالروز شهادت محمد آژند سراغ پدرش رفتیم تا در روزهایی که به تازگی چهارمین سالگرد شهادتش را سپری کرده است از لحظه دیدار با شهید حاج قاسم سلیمانی برایمان روایت کند. بغض‌های گاه و بیگاهش در طول مصاحبه و اشک‌های وداعش با شهید حاج قاسم سلیمانی لحظات سختی را زمان همکلامی برایمان رقم زد. حاصل همکلامی ما را با حسین آژند، پدر شهید محمد آژند را پیش‌رو دارید.

کمی از خودتان برای ما بگویید. شهید محمد آژند در چه خانواده‌ای پرورش یافت؟

من حسین آژند، پدر شهید محمد آژند متولد ۱۳۳۷ هستم. نظامی بودم و همراه خانواده دهه ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ را در پایگاه هوایی دزفول گذراندیم. این توفیق نصیب من شد در سایت موشکی مشغول خدمت باشم. محمد هم در همین فضا رشد پیدا کرد و بزرگ شد. جبهه را از همانجا شناخت و با سنگر و بمباران دشمن آشنا شد. او می‌دانست تا جنگ هست، برای دفاع از کشور و دینش از هیچ تلاشی فروگذار نکند. کمی بعد مدافع حرم شد و در ۲۱ دی ماه سال ۱۳۹۴ در خان‌طومان سوریه به شهادت رسید و مفقود شد. محمد با اینکه دوست داشت مفقودالاثر بماند اما پنج ماه بعد پیکرش به آغوش خانواده بازگشت. من شهیدم را به رهبر عزیزم هدیه کردم و امیدوارم روزی برسد بتوانم ایشان را از نزدیک زیارت کنم و دستانشان را ببوسم تا در آن دنیا به مادرشان بگویم که من رسم ولایتمداری را نیک بر جای آوردم.

بعد از شهادت مردان مدافع حرم، وجود حاج قاسم سلیمانی قوت قلبی بر درد دوری و دلتنگی خانواده شهدای مدافع حرم بود. حاج قاسم سلیمانی را چطور انسانی دیدید؟

زبان ما از بیان شاخصه‌های اخلاقی شهید حاج قاسم سلیمانی عاجز و ناتوان است. ایشان تجسم اخلاص و تقوا بود. تقوا بود که ایشان را به این مقام رساند. تقوا باعث شد قلب ایشان مملو از حکمت باشد. این موفقیت‌ها و فتوحات ایشان به همان حکمتی بازمی‌گردد که در وجودشان بود و حاج قاسم را به مجاهدت فی سبیل الله رساند و اجر مجاهدت‌هایش را با شهادت داد. به فرموده امام خامنه‌ای: «شهید سلیمانی هم دل و جگر داشت و به دهان خطر می‌رفت و ابایی نداشت. با تدبیر بود و برای کارهایش منطق داشت. این تدبیر فقط در میدان نظامی نبود در میدان سیاست هم بود. در عرصه سیاست هم شجاع بود و هم با تدبیر. سخنش تأثیرگذار بود.»

از روز دیدار با سردار سلیمانی برایمان بگویید. از قبل هماهنگ کرده بودند؟

۶ آبان ماه سال ۱۳۹۵ بود. در خانه را زدند و من برای باز کردن در به حیاط رفتم. تا در را باز کردم دیدم حاج قاسم پشت در است. گفتم حاج قاسم شما؟! خیلی خوش آمدید. چه افتخاری نصیب من کردید. اینکه به خاطر محمد شهیدم شما به منزل ما آمدید من را بسیار خرسند کرد. حاج قاسم با کمال تواضع آمدند و نشستند و به صحبت‌های ما گوش کردند. دو تا از نوه‌هایم که فرزندان شهید هم بودند، در جمع ما حضور داشتند. بسیار شیطنت می‌کردند و ما سخت متوجه صحبت‌های سردار می‌شدیم.

هدیه هم از ایشان گرفتید؟

به من و دو نوه‌ام انگشتر هدیه کردند. وقتی می‌خواستند به همسرم که مادر شهید است هدیه بدهند ایشان گفتند نه همین که به حاج آقا هدیه دادید، کفایت می‌کند. حاج قاسم گفت اگر برادر بخواهد به خواهرش هدیه بدهد اشکال دارد؟ به عنوان یک برادر این هدیه را به شما می‌دهم و شما بپذیرید. بعد هم چند عکس به یادگار انداختیم. از آن روز به بعد انگشتری که از حاج قاسم هدیه گرفتم را مرتب در دست دارم و از خودم جدا نمی‌کنم. به همه با افتخار می‌گویم این یادگاری سردار است.

به نظر شما مسئولان ما می‌توانند به مقامی چون مقام و جایگاه حاج قاسم سلیمانی دست پیدا کنند؟

اگر مسئولان ما می‌خواهند همانند قاسم سلیمانی عزت داشته باشند، باید گوش به فرمان ولی‌فقیه باشند. حاج قاسم سرباز ولایت بود. چشم به دهان رهبری داشت. اینکه امروز در جهان اسلام عزیز شده است، به خاطر ولایت‌پذیری ایشان بود. امیدوارم مسئولان ما مصداق بارز این آیه «صدقوا ما عاهدوا علیه» باشند و به امر امام خمینی (ره) پشتیبان ولایت فقیه باشند تا به این مملکت آسیبی نرسد.

> موفقیت‌ها و فتوحات حاج قاسم به همان حکمتی بازمی‌گردد که در وجودشان بود و ایشان را به مجاهدت فی سبیل الله رساند و اجر مجاهدت‌هایش را با شهادت داد. به فرموده امام خامنه‌ای: «شهید سلیمانی با تدبیر بود و برای کارهایش منطق داشت. این تدبیر فقط در میدان نظامی نبود در میدان سیاست هم بود. در عرصه سیاست هم شجاع بود و هم با تدبیر. سخنش تأثیرگذار بود.»

یادکرد

روایت رفاقت ۲ فرمانده که از بهترین‌های زمانه‌شان بودند

پایانی بر فراق دو همرزم

■ احمد محمدتبریزی

چندین روز از شهادت مظلومانه سردار قاسم سلیمانی می‌گذرد و مردم ایران هنوز در بهت پرواز فرمانده هستند. حاج قاسم سلیمانی کوله‌باری تجربه و خاطره از دوران دفاع مقدس داشت و تجربیاتش را به جبهه مقاومت منتقل می‌کرد. شهید سلیمانی در دوران دفاع‌مقدس فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله(ع) استان کرمان را بر عهده داشت و در عملیات‌های مختلفی همراه نیروهایش شرکت کرده بود. شرح دلاوری‌هایش هنوز ورد زبان نیروهایش است و محافل ساده‌شان را گرم می‌کند. حاج قاسم از روزهای جنگ تا پس از آن یک یار و همراه همیشگی داشت و آن کسی جز شهید احمد کاظمی، فرمانده لشکر ۸ نجف نبود. رفاقت حاج قاسم و حاج احمد زبانزد همگان بود و شهادت حاج احمد واقعه‌ای سخت برای سردار سلیمانی بود.

اگرچه حاج قاسم امروز در میانمان نیست ولی خاطرات سال‌ها مجاهدتش هرگز فراموش نخواهد شد و توشه‌ای گرانبها برای آیندگان خواهد بود. یکی از دوستان نزدیک سردار سلیمانی در دوران دفاع مقدس، شهید احمد کاظمی بود. دو فرمانده بزرگ در لحظات حساس جنگ در کنار هم حضور داشتند و حماسه می‌آفریدند. هر دو از بهترین و مخلص‌ترین فرماندهان دفاع مقدس بودند و وجودشان نعمت بزرگی برای رزمندگان بود.

حاج قاسم، شهید کاظمی را آلبوم زنده‌ای می‌دانست که دهها شاخصه در جسم و سیمای خود جای داده است. شهید سلیمانی درباره تدبیر و درایت حاج احمد بارها صحبت کرده بود: «یکی دیگر از مشخصه‌های بارز احمد زیرکی بود. حالا به معنای درست آن «تدبیر» بود. منتظر نبود در قرارگاه بگویند خط حد لشکرت چه می‌شود. همیشه وقتی درباره منطقه عملیاتی بحث می‌شد او به خیلی از زوایای پشت این هم نگاه می‌کرد، لذا موافقت‌ها و مخالفت‌هایش هم معنا داشت. خصوصیت بعدی احمد شجاعت و جسارت او بود که هر چند در جنگ عمومیت داشت لکن احمد در حد اعلای آن قرار داشت. اما بعد از جنگ دو مشخصه احمد که به نظر من اینها خیلی از مشخصه‌های معنوی احمد را رشد دادند، یکی ادب احمد و دیگری راز نگهداری او بود. من خیلی کم در جمع‌ها می‌دیدم کسی چنین خصلت‌هایی داشته باشد.»

سردار سلیمانی در محافل و جلسات مختلفی بارها از شهید کاظمی صحبت به میان می‌آورد و جملات و سخنان این شهید بزرگوار را روایت می‌کرد. شهید سلیمانی در جلسه‌ای یکی از زیباترین و عمیق‌ترین سخنان حاج احمد کاظمی را بیان می‌کند تا همین جمله راه بهتر زندگی کردن را نشانمان دهد: «اگر ما آرزومند الحاق به دوستان شهیدمان و دنبال شهادت هستیم باید مصداق آن تعبیر شهید بزرگ شهید احمد کاظمی باشیم که فرمود کاری کنید که وقتی کسی پیش شما می‌آید و شما را ملاقات می‌کند و می‌بیند احساس کند یک شهید را ملاقات کرده است.» این جمله شهید کاظمی بهترین تعریف برای الگوگیری از سیره شهدا و نزدیک شدن به ویژگی رفتاری آن بزرگان است که همواره مورد توجه حاج قاسم قرار داشت.

سردار غلامعلی ابوحمزه، فرمانده سپاه ثارالله استان کرمان معتقد است با شهادت حاج احمد، حاج قاسم دیگر ماندنی نبود و هر لحظه آرزوی شهادت داشت: «حاج قاسم سلیمانی عاشق شهادت بودند. در تمامی جلسات خصوصی و عمومی آنچه زبانزد بود، عشق به شهادت در ایشان بود و بعد از شهادت «احمد کاظمی» دل و همه وجود ایشان به سمت شهادت رفت.»

شبی که حاج احمد کاظمی به شهادت رسید، یکی از سخت‌ترین لحظات حاج قاسم بود. او رفتن یار و رفیق دیرینش را باور نمی‌کرد. حاج احمد در شهادت گوی سبقت را از حاج قاسم ربوده و زودتر از او آسمانی شده بود. وقتی حاج احمد کاظمی به شهادت رسید، سردار سلیمانی چندی بعد در گفت‌وگویی با بغض و درد چنین گفت: «الهی دردت بخوره تو سرم اصطلاح من بود نسبت به احمد. من دلم می‌خواست واقعاً آنچه مکنونات قلبی من است را بیان کنم. از خدا این رو میخوام که خدا هر چه سریع‌تر من را به او ملحق کند. به او اگر بنویسم، این را خواهم نوشت من را ببر...»

دعاهای حاج قاسم پس از سال‌ها تعبیر شد و نزد حاج احمد رفت. دو فرمانده با سیمایی آرام و محبوبیتی در دل‌ها رسم رفاقت را بجا آوردند و بار دیگر به هم رسیدند. دو مرد که هر دو از بهترین‌های زمانه‌شان بودند، آسمانی شدند و نقش مهم و سرنوشت‌سازشان برای مقابله با دشمن هیچ‌گاه از حافظه مردم یک سرزمین پاک نخواهد شد.

> سردار غلامعلی ابوحمزه، فرمانده سپاه ثارالله استان کرمان معتقد است با شهادت حاج احمد، حاج قاسم دیگر ماندنی نبود و هر لحظه آرزوی شهادت داشت: «حاج قاسم سلیمانی عاشق شهادت بودند. در تمامی جلسات خصوصی و عمومی آنچه زبانزد بود، عشق به شهادت در ایشان بود و بعد از شهادت «احمد کاظمی» دل و همه وجود ایشان به سمت شهادت رفت.»

گفت‌وگوی «جوان» با مادر و خواهر شهید محمدمهدی شاهواری از شهدای عملیات کربلای ۵

تنها شهادت می‌توانست آرامشی بر روح بی‌قرارش باشد

■ فریده موسوی

پیدا کردن خانه شهید محمدمهدی شاهواری در کوچه‌ای که به نام خود شهید است، کار سختی نیست. تصویر شهید روی سنگ گرانیتی دیوار خانه‌شان نقش بسته است. چندبار که از این کوچه عبور کردم تصویرش را دیده بودم، بعدها متوجه شدم شهید کربلای ۵ است و همین بهانه همکلامی‌مان با خانواده شهید در ایام سالگرد شهادت محمدمهدی در ۲۱ دی ماه ۱۳۶۵ شد.

■ **یک شهید ۲ جانباز**

هنگام رسیدن ما به خانه شهید، مادرش زینب آقابابایی ۸۸ ساله و خواهرش زینب شاهواری ۵۸ ساله حضور دارند. مادر شهید سن و سالی دارد ولی حافظه‌اش خوب کار می‌کند. از رزمندگان خانواده‌شان می‌پرسم و می‌گوید: «من شش فرزند دارم، سه پسر و سه دختر. محمدمهدی کوچک‌ترین پسرم بود. برادرانش قبل از او به جبهه رفتند و مجروح و جانباز شدند. مهدی هم که بعدها رفت و شهید شد. هر سه پسرم رزمنده بودند و شکر خدا توانستند در حد وسعشان دینشان را به انقلاب و کشور ادا کنند.»

■ **نوجوان نماز شب خوان**

۳۳ سال از شهادت مهدی می‌گذرد ولی داغ او هنوز در کلام مادر احساس می‌شود. می‌گوید: «محمد مهدی با برادرانش فرق داشت. از همان کودکی و نوجوانی‌اش نشان می‌داد که روحیات متفاوتی دارد. یک شب دیدم دارد نماز می‌خواند. از وقت نماز گذشته بود. پرسیدم پسرم مگر نمازت قضا شده است؟ لبخندی زد و گفت نه مادر جان دارم نماز شب می‌خوانم.»

خواهر شهید می‌گوید: «عکس‌های دوران بچگی‌مان را نگاه کنید، متوجه تفاوت محمدمهدی می‌شوید. برادرانم بیشتر لباس‌های یقه باز و آستین کوتاه می‌پوشیدند ولی محمدمهدی با آنکه سن کمی داشت، لباس‌های موقری می‌پوشید. از کودکی حیا و غیرت داشت و حتی ناراحت می‌شد مادرمان در کوچه با خانم‌های همسایه بایستد و حرف بزند.»

■ **رزمنده ۱۳ ساله**

خواهر شهید در خصوص جبهه رفتن‌های برادرش بیان می‌کند: «محمدمهدی متولد هشتم دی ماه ۴۸ بود. شروع جنگ سن کمی داشت. دیگر برادرانم زودتر از او به جبهه رفتند. او هم دوست داشت برود که اجازه نمی‌دادند. از دستکاری کردن شناسنامه گرفته تا فرار از مدرسه خیلی کارها کرد تا بتواند اعزام شود.»

مادر شهید هم می‌گوید: «یک‌بار همسرم به مدرسه پسرمان رفت تا جویای درسش شود، اما گفتند پسرتان خیلی وقت است مدرسه نمی‌آید. گویا محمدمهدی مخفیانه به آموزش نظامی می‌رفته است و ما خبر نداشتیم. پسرم یک‌بار تا مرحله اعزام رفت که او را از اتوبوس برگرداندند. بار دیگر برگه‌ای به پدرش داد و گفت مربوط به مدرسه است، درحالی که برگه اعزام به جبهه بود. پدرش هم امضا زد و بالاخره پسرم در زمانی که ۱۳ سال بیشتر نداشت برای اولین بار به جبهه اعزام شد.»

■ **چندبار مجروحیت**

شهید شاهواری از رزمندگان پای کار جبهه‌ها بود که پیش از شهادت بارها مجروح می‌شود و حدود چهار، پنج سال در جبهه حضور پیدا می‌کند. مادر شهید می‌گوید: «پسرم چند بار ترکش خورد و یک‌بار هم شدیداً شیمیایی شد اما باز به جبهه می‌رفت. فضای جبهه در روحیاتش اثر گذاشته بود. یک‌بار گفت می‌خواهم دوستم را با همسرش دعوت کنم. فکر کردیم همسن خودش است اما بعد دیدیم یک مرد مسن با عیالش به خانه ما آمدند. مرحوم پدر شهید از محمدمهدی پرسید چرا دوستی با این سن و سال داری اما دوستش گفت ما در جبهه پیر و جوان همرزم هستیم و خیلی از محمدمهدی تعریف کرد، طوری که باعث افتخار ما شد.»

■ **روز سوم کربلای ۵**

شهادت محمدمهدی در سومین روز از عملیات کربلای ۵ رخ می‌دهد. عملیاتی که در آن شهدای زیادی تقدیم کردیم. خواهر شهید می‌گوید: «برادرم بار آخر به مادرم گفته بود دوست ندارم اسیر شوم از خدا فقط شهادت می‌خواهم. این بار رفتنش فرق داشت. دی ماه ۶۵ فصل شهادت‌ها بود و برادرم هم با حضور در عملیات کربلای ۵ قدم در مسیری گذاشت که او را به آرزوی دیرینه‌اش می‌رساند. او روز ۲۱ دی ماه ۶۵ بر اثر اصابت ترکش‌های یک گلوله خمپاره به شهادت رسید و پیکرش را در قطعه ۵۳ بهشت زهرا دفن کردیم.»

مادر شهید هم می‌گوید: «پسرم هنگام شهادت فقط ۱۷ سال داشت. فکر نمی‌کردم بتوانم داغش را تحمل کنم. داغ فرزند سخت است اما وقتی فرزند اهلی داشته باشی که به همه کمک کند و احترام والدینش را داشته باشد، آن وقت داغش سخت‌تر می‌شود ولی خدا به من صبری داد که باور نمی‌کردم اینطور در شهادتش محکم باشم. پسرم عمر کوتاهی داشت اما در همین زمان کم تا توانست بار از دوش دیگران برداشت و کار حسنه انجام داد. به نظر من محمدمهدی به قله رسیده بود که خدا او را با شهادت گلچین کرد و برد. تنها شهادت می‌توانست آرامشی بر روح بی‌قرارش باشد.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۴۲

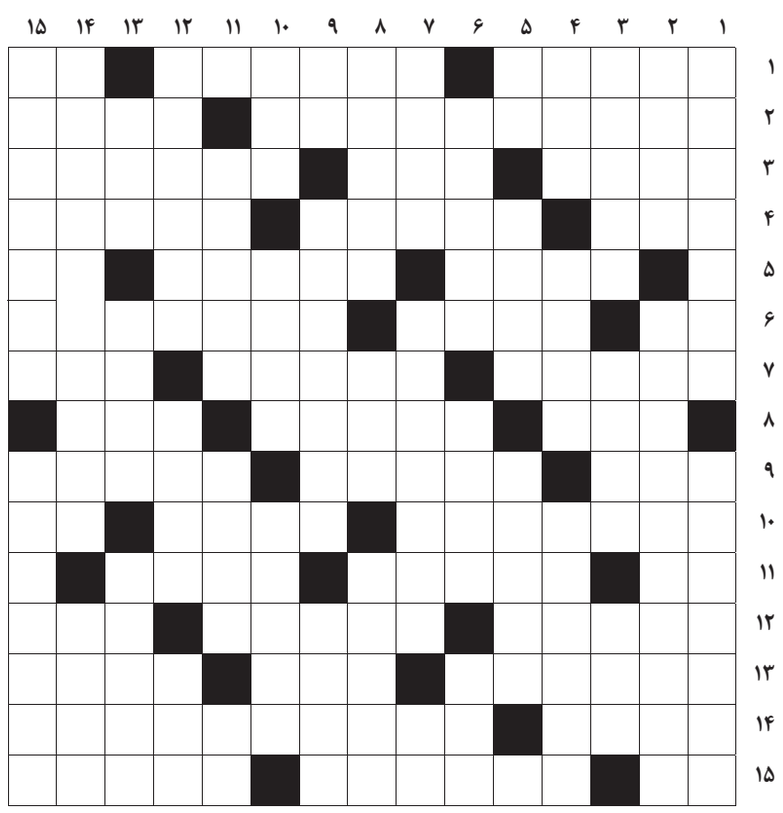

از راست به چپ

■ ۱- حیرت، سرگشتگی- گوسفند استرالیایی- ضمیر غایب ■ ۲- نظام سرمایه‌داری- بتون مسلح ■ ۳- سوار بر انگشتری- حرف عصایی- سپاسگزاری ■ ۴- بخشش- بلوط دریایی- صدمه و آسیب پزشکی ■ ۵- فریاد شادمانی- روستایی در جاده چالوس- شهر ایستاده ■ ۶- قیف بی‌سر- نام قدیم بهشهر- شهر و بندری در شمال لبنان ■ ۷- پایتخت نیجر- کوهی در سنندج- رد پا ■ ۸- فراموشی- قطعی برای کتاب- رنگ خون ■ ۹- بسیار گریه‌کننده- مربی و کاپیتان پیشین تیم ملی برزیل- زگیل ■ ۱۰- مؤسسه علمی- آتش‌سوزی- جدید ■ ۱۱- باران اندک- کریدور- سوگ و عزا ■ ۱۲- آوردن- خالق- گل خوشبو ■ ۱۳- نوعی چای- روزگار- بمب خطرناک ■ ۱۴- از ماه‌های رومی- قهرمان لیگ قهرمانان اروپا طی سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ ■ ۱۵- راز مگوی خانم‌ها- نوعی پیراهن مردانه- مهیا و فراهم

از بالا به پایین

■ ۱- مخلوط سرکه و شکر- فیلمی با بازی آنتونی کوئین ■ ۲- خوراکی شبیه تاس کباب- عهدنامه بین فتحعلی‌شاه قاجار و ناپلئون ■ ۳- صبحدم- بنیان- چین و شکن ■ ۴- ضمیر اشاره نزدیک- بدهکار- تخته‌های زیر ریل قطار ■ ۵- همراه پت- از مزه‌ها- دینداری ■ ۶- تخته ضخیم- ظرف آزمون- پدر ادریس نبی ■ ۷- ماده خمیر مانند در بنایی- تیم فوتبالی در هلند- حرف انتخاب ■ ۸- علم شعبده- خطای نرم‌افزاری- اجبار کردن ■ ۹- تصدیق انگلیسی- سؤال کردن از وزیر در مجلس- پایتخت هند ■ ۱۰- ظاهر ساختمان- نوعی پژو- پشت سر هم ■ ۱۱- اولی واحد مسافت و دومی مساوی- هوس باردار- حرفی سوار بر خودش ■ ۱۲- استاندار عهد هخامنشی- دزدی- ابوالبشر را از بندر گمبرون بیرون کند و با ساخت ارگ جدید آن را بندر عباس نامید- آخرین چیزی که انسان از دست می‌دهد ■ ۱۵- موهن- قدمش مبارک است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

	۵					۹	۷	
	۳							
			۷		۵		۴	
					۹		۸	۶
۳						۲	۹	
۶					۴	۳		
۲		۴		۹				
		۸		۱	۶			
				۸				۵

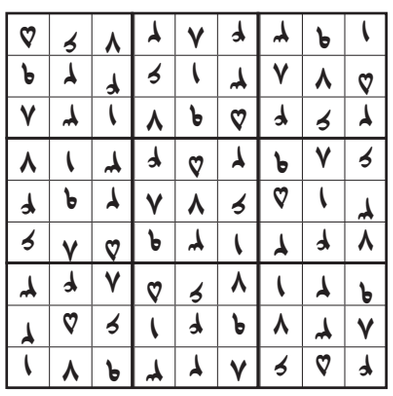

جدول کلمات متقاطع
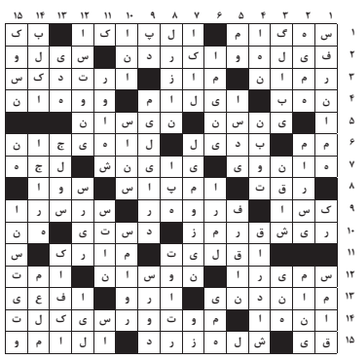
■ پاسخ جدول شماره ۵۸۴۱